

باورهای ارمنیان پیش از گرایش به مسیحیت

دکتر ادیک باغداساریان

(بخش دوم)

۲- باورهای دینی اورارتو^۱

دو منبع اساسی برای بررسی دین اورارتو (دوران پادشاهی وان یا آراتیان) وجود دارد:

سنگ نبشته های میخی اورارتو و آثار و بقایای منقوش. در این منابع نه تنها پیرامون دین اورارتو بلکه مطالبی در باره باورهای مردمی یاد شده، در سنگ نبشته های میخی یافت می شود.

در سنگ نبشته های میخی آگاهی های محدودی ارائه می شوند از جمله نام خدایان، ساختمان پرستشگاه ها و قربانی ها، مهمترین منبع مربوط به دین اورارتو سنگ نبشته های "معبد مهر" است. این معبد در نزدیکی قلعه شهر وان واقع است. بنا به باورهای مردمی آخرین قهرمان حماسه ملی دلاوران ساسون یعنی "مهر کوچک" (pokr meher) که در برابر بی عدالتی های جهان شورش کرده بود در آنجا زندانی است و بنابر باورهای مردمی هر سال در شب عید عروج (هامبارسوم) و وارتاوار (جشن آب ریزان) زمانی که زمین و آسمان به یکدیگر می رسند "مهر کوچک" با اسب نورانی خود از آنجا خارج می شود و سراسر آسمان و زمین را در می نوردد و با این اعتقاد که هنوز زمین تاب تحمل سنگینی او را ندارد، دگر بار به معبد باز می گردد. باز هم اعتقاد بر این است که او در آینده از پناهگاه خود خارج شده "سرزمین ارمن" را از دست قدرت های شیطانی آزاد خواهد نمود و پادشاهی سعادت مندی پایه گذاری خواهد کرد.

در سنگ نبشته های "معبد مهر" همه خدایان و پرستش های رسمی مربوط به ربع آخر سده نهم پیش از میلاد بیان شده اند. بررسی منابع یاد شده نشان می دهد که خدای بزرگ و اصلی اورارتو "خالدی" نام داشت. بر اساس همین سنگ نبشته ها مراسم ذبح قربانی برای همه خدایان (در ماه مربوط به خدای شیوینی shivini) در سال برگزار می شد. همین مراسم برای اماکن مقدس "قدیسین" و ارواح اجرا می گردید.

مجموعه خدایگان یاد شده در سنگ نبشته های "معبد مهر" به شش گروه تقسیم می شد که از این میان سه گروه مذکر و سه گروه مؤنث بودند:

خدایگان مؤنث

خدایگان مذکر

گروه ۱

نواروبائینی (uarubaini)

خالدی (khaldi)

خوبا (khuba)

تیشبا (teysheba)

توشبویا (tushbuea)

شیوینی (shivini)

گروه ۲

آنوئی (aui)

خوتوینی (khutuini)

^۱ - در سنگ نبشته های سه زبانه پادشاهان هخامنشی، ارمنستان در متن اکدی بصورت اوراشتو (اورارتو) urashtu، در پارسی باستان بصورت آرمینیا armenia و در زبان ایلامی بصورت هارمینویا (خارمینویا) یاد می شود. در سنگ نبشته دوزبانه آشوری- اورارتویی مربوط به ایسپوینی و منوا اولین بار از حکومت "اورارتو" ذکر می شود. در متن آشوری عبارت "پادشاه کشور نائیری" در متن اورارتویی بصورت "پادشاه کشور بیابنلی" ضبط شده است. نام "بیابنا" بعدها بصورت "وان" در آمده و به همین علت پادشاهی اورارتو را غالباً "پادشاهی وان نیز" تلقی می کنیم.

آردی (ardi)	تورانی (turani)
آنیا (aia)	نوا (ua)
ساردی (sardi)	نالائینی (nalaini)
سینوئی آردی (sinuiardi)	شبیته (shebitu)
ایپخاری (ipkhari)	آرسیملا (arsimela)
	گروه ۳
بارسیا (bardsia)	واآناپشا (uanapsha)
سیلیا (silia)	دیدوانینی (diduaini)
آروا (arua)	شیلاردی-ملاردی (shielardi- melardi)
آدیا (adia)	آتبینی (atbini)
نونیا (uia)	کونرا (kuerra)
آینی ۱ (aini-1)	الیپوری (elipuri)
آینی ۲ (aini-2)	تارانینی (taraini)
آینی ۳ (aini-3)	آداروتا (adaruta)
آینی ۴ (aini-4)	ایرموشینی (irmushini)
اینوانی ۱ (inuani-1)	خدای جابجا کننده ارواح
اینوانی ۲ (inuani-2)	آلاپتوشینی (alaptushini)
اینوانی ۳ (inuani-3)	ارینا (erina)
اینوانی ۴ (inuani-4)	شینیری (shiniri)
اینوانی ۵ (inuani-5)	اونینا (unina)
اینوانی ۶ (inuani-6)	آیرائینی (airaini)
اینوانی ۷ (inuani-7)	زوزومارو (zuzumaru)
اینوانی ۸ (inuani-8)	خارا (khara)
اینوانی ۹ (inuani-9)	آرادسا (aradsa)
اینوانی ۱۰ (inuani-10)	زیوگونی (ziukuni)
اینوانی ۱۱ (inuani-11)	اورا (ura)
اینوانی ۱۲ (inuani-12)	آرسیبیدینی (ardsibidini)
اینوانی ۱۳ (inuani-13)	آرنی (arni)
اینوانی ۱۴ (inuani-14)	شوبا (shuba)
اینوانی ۱۵ (inuani-15)	الیائوا (eliaua)

اینوانی ۱۶ (inuani-16)

تالاپورا (talapura)

اینوانی ۱۷ (inuani-17)^۲

کیلیبانی (kilibani)

مقدسات

مقدسات یا قدیسین اورارتو نیز با توجه به تعداد قربانیان متعلق به آنها به گروه های مختلف (نه گروه) تقسیم می شوند. وجه تمایز آنها یا تعداد قربانی متعلق به آنان و یا خدای جدا کننده آنان می باشد.

گروه ۱: با مفهوم «سلاحهای خدای خالدي»

گروه ۲: با مفاهیم «خدایی خدای خالدي»، «بزرگ خدای خالدي»، «درفش خدای خالدي». (مفهوم اخیر را دیاکونف «رحمت خدای خالدي» می داند).

گروه ۳: «سپاهیان خدای خالدي»، «سپاهیان خدای تیشبا»، «آرتونواراسین».

گروه ۴: شش مفهوم را شامل می شد و برای هر یک از آنها یک گاو نر و یک قوچ قربانی می شد.

«به خدای آردینی»، «به خدای کومنویک»، «به خدای توشبایک». «به خدایگان شهر خدای خالدي»، «به خدای شهر آرسونیون»، «به منتج خدای خالدي».

گروه ۵: مفاهیم مربوط به اماکن خالدي، تیشبا، شیوینی.

گروه ۶: سه مفهوم «مذکر بودن خدای خالدي»، «قدرت خدای خالدي»، «به خدایگان «سوسی» خالدي».

گروه ۷: «به خدای کوه ها»، «به خدای دشت ها»، «قدرت خدای خالدي»، «به خدای دریاها».

گروه ۸: «خدایگان قربانی»، «به همه خدایگان». (۴ گاو نر و ۱۴ قوچ قربانی می شد).

گروه ۹: «گلّه خدای خالدي»، «دروازه های شهر نیشیادورون»، «به کوه ها»^۲.

ساختار پانتنون اورارتو در سده های ۷-۸ پ.م. با ورود خدایگان ایوارشا و مردوک دچار تحول شد.

با توجه به حجم فعلی مقاله و در جهت عدم اطاله کلام و تنها به منظور ارائه تصویری از اندیشه ها و باورهای پیشینیان ارمن به اختصار به خداهای اصلی اورارتو می پردازیم.

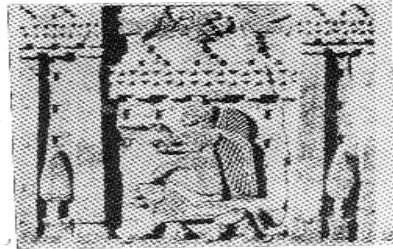
خالدي خدای اصلی پانتنون اورارتو است. نام او در موساسیر بصورت آلدی و در سنگ نبشته های آشور بصورت خالديا یاد شده است. خالدي در آغاز نگاهبان خاندان پادشاه بود اما بعداً «به موازات تشکیل حکومت تبدیل به خدای عمومی اورارتو شد. پرستش خالدي اهمیت سیاسی زیادی داشت. پادشاهان اورارتو قدرت حکومت خود را ناشی از اراده خالدي می دانستند. عبارت «خالدي به من پادشاهی ارزانی داشت» تقریباً در همه سنگ نبشته های اورارتو یاد می شود. شاهان اورارتو برای رسمیت دادن به حکومت خود در موساسیر تاجگذاری می کردند. پرستشگاه اصلی خالدي در موساسیر واقع بود. در اورارتو هیچ شهر و دیاری نبود که در آن معبدی به خالدي اختصاص نیافته باشد.

۲- س. گ. همایکیان، دین رسمی پادشاهی وان، ایروان، ۱۹۹۰، ص ۲۷-۲۶.
 ۳- همانجا ص ۲۷-۲۴.

در باره معابد متعلق به خداهای دیگر آگاهی کمی باقی مانده است. در نتیجه مراسم رسمی دینی در معابد خالدی برگزار می شدند. خالدی همچنین حامی و نگاهبان پدیده های مختلف بود که خود دارای خدایان خاص بودند. در سویی نیز خداهای دیگر با خود خالدی عجین می شدند تا پرستش او همگانی تر گردد.

بنا به نظر برخی از دانشمندان خالدی خدای زمین بود. او همچنین خدای جنگ و پیروزی محسوب می شد و بنا به اعتقاد اورارتوئیان او بود که سپاه را رهبری می کرد. خالدی خدای خانواده، زندگی و عشق به حیات نیز بود زیرا "زندگی، شادی و عظمت" را از او درخواست می کردند. با این حال حق نابودی نسل ها منحصر به او بود. حق خدایی میوه دهی و گیاهان برای خالدی محفوظ بود. او نگاهبان و حامی پیشه ها و صنایع و کشاورزی محسوب می شد زیرا بنام او شهرها، معابد، آبراه ها، باغها و غیره ساخته و سنگ نبشته ها تهیه می شدند.

خدای خالدی روی هنر عصر اورارتو تأثیر گذاشته است. او تصویر اصلی در نقاشی های دیواری و حجاری را تشکیل می داد. بر روی اشیاء پیدا شده در تپه "کارمیر" خدای خالدی در حالیکه اغلب روی شیر ایستاده است به تصویر کشیده می شود.



نقش خدای خالدی

بنا به سنگ نبشته سارگون دوم پادشاه آشور، مجسمه خالدی در معابد او نصب شده بود. پرستش خالدی تنها محدود به اورارتو نمی شد و او در سرزمین های همسایه چون آشور پیروانی داشت. حتی برخی نام های اشخاص را در آشور از نام خدای خالدی انتخاب می کردند، مانند خالدیناسیر

(نگاهبان خالدی)، خالدیابوسور (خالدی، نگاهبان ما باش)، خالدیتیر (خالدی نجات داد) خالدیالی (خالدی خدای من است)، خالدیریمانی (خالدی به من رحم کن) و غیره.

پس از انقراض پادشاهی وان (اورارتو) پرستش خالدی کماکان در ارمنستان تداوم یافت. برخی نامهای مستعمل پس از دوران اورارتو در ارمنستان از نام خالدی اخذ شده اند از جمله هالدیتا (haldita) به معنی "خالدی بزرگ است". هالدیتا که ملیت ارمنی داشت پدر آراخا بود. آراخا بعنوان رهبر بابل در برابر داریوش اول هخامنشی قیام کرده بود. بنا به نظر دیاکونف در دوره های پس از انقراض اورارتو و در زمان هخامنشیان و پس از آن پرستش خالدی با پرستش میترا یا مهر عجین شده و در نتیجه "دروازه یا دربار خالدی" متعلق به اورارتو برای ارمنیان تبدیل به "معبد یا دربار مهر" شده است.

اورویانی (آرویانی، ناورویانی، اورویانی) الهه اصلی پانتئون اورارتو و همسر خالدی بود. او تنها الهه ای است که نامش در سنگ نبشته ها ذکر شده است. نام او در مواقعی یاد شده که در باره سازندگی و ایجاد باغها صحبت به میان آمده باشد و به همین علت می توان تجسم کرد که او الهه میوه دهی و نیز حامی صنایع و پیشه ها بوده است. مرکز پرستش این الهه در اورارتو شهر خالدی یعنی آردینی بود.

مجسمه برنزی
تیشیا

این الهه در موساسیر (بر اساس منابع آشوری) باگ ماشتو (bagmashtu) یا باگ بارتو (bagbartu) نیز نامیده شده است. بنا به نظر دانشمندان چون گ. ملیکیشویلی نام باگ ماشتو ریشه ایرانی دارد و با باگ یا بغ به معنی "خدا" مرتبط است.

تیشبا خدای توفان و جنگ بود. از مراکز پرستش او شهرهای کومنو و اریدیا (ایردیا) بودند. پهنه و گسترده پرستش او شامل سواحل شرقی دریاچه وان بود. در این ناحیه دو ستون مجسمه ای نصب شده است یکی توسط منوا (در شرق وان) و دیگری توسط روسای اول پادشاهان اورارتو (در شهر وان). بعداً پرستش او به مناطق غربی با دشت آرات و حاشیه دریاچه سوان گسترش یافته است. تیشبا در تصاویر بدست آمده روی گاو نر ایستاده تجسم می شود (کمر بند پیدا شده در تپه کارمیر). الهه خوبا همسر تیشبا بود.

شیوینی خدای آفتاب و عدالت بود. ساردوری اول شهر و پایتخت تازه تأسیس خود توشیا را نه به خدای خالدی که به شیوینی تقدیم کرده است. الهه توشبویا همسر شیوینی و خدای آفتاب بود.

تصویرات و تجسم های توتمی

غیر از خدایان یاد شده برخی خدایان دیگر نیز در اعتقادات هزاره اول پیش از میلاد وجود داشتند که تصویرات توتمیستی را بیاد می آورند از جمله ابانینائونه (ebaninaue) یعنی خدای زمین. ارنی (خدای قدرت)، ایرائینی (araini) خدای غارها، بابانینائونه (babaninaue) خدای کوه ها، خارا (خدای راه ها) و غیره.

غیر از خدایان یاد شده پرستش درختان (گرچه در سنگ نیشته ها یادی از آن ها نشده) در زمان پادشاهی وان یا اورارتو رواج گسترده داشت. نقش درخت مقدس که دو روح بالدار در کنارش ایستاده اند روی مهرهای دوران اورارتو اغلب به چشم می خورد. وجود نقش برخی جانداران چون شیر، ماهی، دم عقرب روی مهرها نشان اهمیت پرستش آنان است.

Հայոց հին հավատալիքը

Բաժին-2

Էդ. Բաղդասարյան

Ամփոփում

Հոդվածում ներկայացվում են հայ ժողովրդի հին՝ նախաքրիստոնեական ժամանակաշրջանի ուրարտական հավատալիքները: Հոդվածը վերցվել է հեղինակի «Հայոց եկեղեցու պատմություն» գրքից, որը հրատակվել է 2002 թվականին Թեհրանում պարսկերեն լեզվով, եւ նվիրվել Հայաստանում Քրիստոնեության հռչակման 1700-ամյակին:

Ancient beliefs of Armenians

By: Edic Baghdasarian

Part II

Summary

In this second part, the author represents old beliefs of the armenians in the Urartian era, the gods and goddesses, Khaldi, Teyshbaini, Totemism, etc.

The article is taken from authors book titled "History of the Armenian Church", which is printed in 2002 in Tehran in persian language and is dedicated to the 1700-th anniversary of official adoption of christianity in Armenia.

«تاریخ نهضت سربداران سمرقند در منتخب التواریخ»

دکتر لقمان بایمت اف
(آکادمی علوم تاجیکستان)

معین الدین نطنزی

۱- اشاره:

معین الدین نطنزی، مورخ، شاعر و عالم آخر قرن ۸ هـ / ۱۴ م. و ابتدای قرن ۹ هـ / ۱۵ م. فارس تاجیکستان است. در باره حیات و فعالیت او معلومات کاملی موجود نیست طبق گزارش بعضی تذکره نویسان از جمله دولتشاه سمرقندی اصلاً از سیستان بوده و اعتقاد به مذهب شیعه داشته است. حیات و فعالیتش اساساً در فارس در دربار نبیره تیمور اسکندر بن عمو شیخ گذشته است. پس از شکست اسکندر در جنگهای داخلی فئودالی سال ۸۱۷ هـ / ۱۴۱۴ م. به هرات می رود و به خدمت شاهرخ میرزا می رسد.

احتمالاً او تا آخر عمر در هرات مانده باشد و پیش از همه به عنوان مورخ شهرت یافته است. او در سال ۸۱۵ هـ / ۱۳-۱۴۱۲ م. اثر تاریخی خود را که بیان تاریخ بشر را در بر گرفته است انشاء نمود. اثر تاریخی مذکور بی عنوان بوده و در علم شرق شناسی به عنوان «انام اسکندر» مشهور است. این اثر اساساً به معلومات «جامع التواریخ رشیدالدین» و «تاریخ کزیده» حمدالله قزوینی و غیره تکیه کرده است. راجع به تاریخ سلاله های چنگیز تیمور تاریخ ولایات جنوبی ایران از جمله شبانکاره راجع به تاریخ سلاله های هزاره ها، امراء کرمان، یزد، لرستان و غیره تاریخ بسیاری از ولایات آسیای مرکزی اطلاعات مهم و مفیدی گردآوری کرده است. اثر مذکور در تحقیق تاریخ قرون ۹-۸ هـ / ۱۵-۱۴ م. مردم آسیای مرکزی و ایران منبع مهم و ارزنده ای محسوب می شود. بیشتر اطلاعات کتاب مذکور تا کنون به طور کامل مورد استفاده و بررسی قرار نگرفته است. اثر دیگر تاریخ معین الدین نطنزی «منتخب التواریخ» در اصل ویرایش و تحریر همان «انام اسکندر» بود. از جهت مضمون و محقق سبک و اسلوب آنها فرق چندانی نداشته اند. «منتخب التواریخ» تاریخ عمومی بود. حوادث و وقایع از دوران حضرت آدم تا وقایع تیمور ۱۴۰۵-۱۳۷۰ م. در بر گرفته است که کتاب به ابوالفتح شاهرخ بهادر احداث شده است. قسمتهای مهم منتخب التواریخ به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، روسی، گرجی منتشر شده است. نسخه هایی بسیاری نیز از اثر مذکور در کتابخانه ها و گنجینه های دست نویسه ای اتحاد جماهیر شوروی سابق و دولتهای دیگر جهان محفوظند.

۲- «اهمیت تاریخی قیام سربداران سمرقند» (۱)

مؤلف کتاب تاجیکان ب. غ. غوراف ضمن تحلیل نظریات نویسندگان قرون میانه، در مورد سمرقند و سربداران، چنین نوشته است:

«خان فئودالی دوره تیمور به کلمه (سربدار) معنی «دارباب» را داده اند و راهبران حرکت سال ۱۳۶۵ م. سمرقند را همچون عصبیاتی، یعنی مخالفان حکومت «قانونی» موجوده تصویر نمود. آنها را به همین عنوان یاد کرده اند، چنانکه مؤلف «روضه الصفا»، میرخواند می گوید: «گروهی از آنها (اهالی سمرقند، ب. غ.) که زحد و توانا و آشوبگر و خیانتکار گذرا بوده اند، جرات گذشتن از حد مجاز نمودند. حاکمیت را گرفتند و به ستم شروع کردند» او قدری پایین تر از این نوشته های خود علاوه می کند: «سربداران مرتکب هر گونه رفتار قبیح گردیدند» سیر خواند راجع به آنکه «رفتار قبیح سربداران سمرقند در چه ظاهر گردیده است، چیزی نمی گوید و فقط با حسن نظر قید می کند که حسین و تیمور «رام کردن و با مرا اطاعت آوردن آنان را (سربداران ب. غ.) امری خیر دانستند» (۲)

مورخ خواندمیر که برادر زاده و دوام دهنده کار میرخواند می باشد، اگر چندی خدمت سربداران را در بابت دفع کردن هجوم مغولها به اعتراف نمودن مجبور شده است، ولی به مثل میرخواند به آنها بهای بهتان آمیز می دهد:

«پس از آنکه سربداران سمرقند این کار خیلی مهم را (دفع هجوم مغول را ب. ج. غ.) با موفقیت انجام دادند و به راه شراره و فتنه در آمده دست عادت به مال رعیت زدند»
مورخ دیگر، شرف الدین علی یزدی در باره سربداران سمرقند چنین می نویسد: «به هر یک گروه مردم باد غرور و افتخار وزید. آنها بیرون از حد خود قدم گذاشتن جسارت نموده، دستان خون ریز ستم آورد و راه به هر طرف دراز کردند»

مؤلف این کتاب، بهای به سربداران را، با شعری تقویت می نماید که مضمونش این است:

«ای بار خدایا، مگذار، که گدا شخصی معتبر گردد.» (۳)

و شعر اینست:

«یارب مبادا آنکه گدا معتبر شود» (۴)

آنچه در بالا به آن اشاره شد، در حقیقت تحریف متن اصلی است، که نویسندگان نامی قرون میانه آنرا به رشته تحریر در آورده اند. به متن اصلی در ملحقات کتاب نگریسته شود. اما قابل ذکر آنکه نویسندگان

این عصر - عصر میانه - چندان تصویری روشن، حقیقی و مثبت از این سریداران، به خواننده ارائه نمی دهند و گاه می توان در لابلای آثار این و مورخین چهره ای مغشوش، منفی و قدرت طلب از این جنبش را مشاهده کرد، که این تصویرگری ناشی از ذهنیت این نویسندگان و دیدگاه های خاص سیاسی زمان آنان می باشد. در خصوص این شیوه قلم فرسایی نویسندگان قرون میانه به ملحقات مراجعه شود. آنچه مورخین قرون میانه از سریداران سمرقند اطلاعاتی به دست می دهند، چیزی فراتر از مقاومت و ایستادگی و دفاع سرسختانه در مقابل مغولان غارتگر نیست. چنانکه دیدیم، رهبران سیاسی - مذهبی، سریداران، مردمانی دلیر و نستوه بودند و در جنبشهای آزادیخواهانه مردم آسیای میانه - خصوصاً "قرون میانه نقش مهمی و تأثیری بسزا داشته اند. مولانا زاده سمرقندی که نسیبش به بزرگان علم و فرهیختگان می رساند، آن هنگام که سپاهیان مغول، خاک وطن را تهدید می کردند و آرامش همکیشان و ساکنان سمرقند را سلب کرده بودند. آن بزرگمرد نیک اندیش بر آن شد، تا با همیاری دو تن دیگر از اهالی سمرقند را بویگر کلوی نداف و مولانا خردک نجاری - اهالی محروم و طبقات مستضعف شهر، که بیشتر کشاورزان و پیشه وران بودند را متحد و متفق نمایند، تا بتوانند در مقابل یورشها و ایلغارهای مغولان تاب مقاومت آورند و از سرزمین، مال و خواسته فرد صیانت کنند، چه غارت خشن و اقدامات ویرانگرانه و غارت مغولان، و قوف تمام داشتند.

دیگر رهبران سیاسی - مذهبی، مولانا خردک نجاری، ابویگر نداف، سواي مولانا زاده سمرقندی در تهور و بی باکی و جنگاوری و خرم اندیشی پای کم از این مولانا زاده نداشتند. به نظر می رسد، آنچه قتل یاران فدakar مولانا زاده سمرقندی - مولانا خردک نجاری و ابویگر کلوی نداف را سبب شد، معلول جسارت و پایداری آن دو و فداکاریهای بسیار در دفاع از شهر و جهد و جدي بود که از خود بروز دادند. در تاریخی قیام سریداران سمرقند، اعلام جنگ و جهاد با مغولان را باید نقطه اوج این قیام به حساب آورد و همین اعلام جهاد و عزا در حمایت از شریعت اسلام و دفاع از نوامیس شهروندان در مقابل مغولان بود، که آنان - شهروندان سمرقند - را به دشمنان قسم خورده و خصم سرسختانه این مغولان تبدیل کرد. حضور گسترده سمرقندیان در این مدافعه و پس از آن رویارویی سپاهیان سفاک مغول، از آن جنگی به یادگار نهاد که باید آنرا جلای برای حفظ آزادی و صیانت حقیقت و اعاده آرامش و آسایش محسوب داشت. این حوادث دیگر نیز نشان داد که حفظ مکتب و مرام - اسلام - و صیانت و نگاهبانی از سرزمین آباء و اجداد و حفظ حدود آن چنان ارزشی دارد که فدا کردن و بذل نمودن جان در مقابل آن به هیچ نمی آرد. چه به هنگام خطر مرد باید که از جان در گذر و این جان در طبق اخلاص نهد. که فتح و ظفر جز با استقامت در برابر دشمن و فدا نمودن جان میسر نخواهد شد. وقوع این حادثه نشان داد که حفظ دین و مکتب - اسلام - برترین و مهمترین چیزی بوده است که عموم سمرقندیان خصوصاً "محرومین و ستمدیدگان به آن توجه و عنایت داشته اند. در فرا آمدن و مجتمع ساختن خلق برای دفاع در برابر مغولان، فهم عمیق و بینش داهیهانه رهبران قیام سریداران سمرقند نباید به فراموشی سپرده شود که با شمی روانشناسانه و با درک صحیح موقعیت جامعه و مردم دقیقاً "آنان را در چپتی هدایت نمودند که خواست باطنی و حقیقی سمرقندیان بوده و آن ایجاد نوعی آگاهی عمومی و بیان در خطر بودن دین و شریعت این جماعت - سمرقندیان - و گوشزد نمود هجوم ویرانگر مغولان که تهدیدی جدی آنان برای اهالی سمرقند به در تحریک و تهییج آمده نمودن مردم شهر تمبربخش و بسیار کار ساز بوده است چنانکه در صفحات قبل اشاره شد، قیام سریداران سمرقندی، نوعی جنبش شهری بوده است و اهالی شهر قرأ در آن شرکت نداشته و در این مدافعه حضور نیافته اند. پیروزی بر مغولان که با لشکری مجهز و ساز و برگ نظامی فراوان به جنگ با مردم بی حصار سمرقند آمده بودند در حقیقت اهمیت تاریخی بسیار دارد که اکثر مورخین و محققین معاصر به بعضی نکات و ظرایف آن توجهی نموده اند و تنها به پیروزی سریداران در دفاع از سمرقند و هزیمت مغولان اشارت داشته اند، باید علاوه نمود، شجاعت، جانفشانی و رانمردی سمرقند این صرف شد که مگو البیاس خواجه مغول را زهره آن نباشد به سوی ترکستان - ماوراء النهر - لشکر کشد و سودای تسخیر آن در سر پروراند و در هیچ یک از منابع تاریخی از جمله مجدد مغولان به این دیار سخنی نگفته اند و اندک زد و خوردهای محلی که در منابع از آنان نام برده شده است، باید ادامه تاخت و تازهای فنودالی دانست که پس از آمدن و حکومت یافتن امیر تیمور این یکه تازها نیز برای همیشه محو شدند. امیر تیمور با شناخت و آگاهی از اوضاع و احوال سریداران و از آنرو که امیری محتاط و خرم اندیش بود و سالوسی و نیرنگ را برای انفاذ حکم خود در میان خلق و محسوب بودن در میان ایشان مناسب می دید، پس از معدوم نمودن ترکانازی فنودالان و کم رنگ و بی ارج نمودن جنبش سریداران و بعد از آن که با فریبکاریهای سیاسی توانست رهبر سریداران سمرقند را از میدان بیرون کند و رقیب دیرینه خود، امیر حسین را نیز از صفحه حیات سیاسی بردارد. اینکه بر خوان یغما نشسته بود و از آنچه سریداران سمرقند و اهالی شهر با بذل جان و مال خود فرآ آورده بودند. در نهایت استفاده فراوان بود. اما قیام سریداران سمرقند از آن جمله مهمترین و معتبرترین حوادثی است که در حیات سیاسی - اجتماعی، و دیگر قیامها و جنبشهای آسیای میانه تأثیری بسزا و غیر قابل انکار به جای نهاد(۵). این حوادث نشان می دهد که اراده پولادین و اعتقاد رایخ زحمتکشان در منابع این مردم به "عوام الناس" تعبیر شده است. با وجود استبداد، بیدادگری و ستمهای بسیار مغولان چغتایی هرگز رنگ نیاخته و بلکه با گذشت زمان، استوارتر و مقاومتر از روز پیش به

حیات خود ادامه می‌داده است. سرداران خراسان نتوانستند به دوام و قوام حکومت خود بپردازند، لیکن چونان خراسانیان سربدار توانستند، مغولان را و ادار به فرار و گریز نمایند. پیروزی سربداران سمرقند بر دشمنان- مغولان- مردم این دیار را از استبداد و استثمار مغولان رها کند و احتمالاً سربداران سمرقند در وجود بخشیدن اوضاع مردم این دیار جهد و جدوا می‌بذول داشته‌اند. شعر شوف الدین علی یزدی در ظفر نامه مبین این کوششها و تلاشها است.

«یارب مبادا آنکه گدا معتبر شود» (۶)

سمرقندیان چون اهالی بخارا و خراسانیان اسارت در چنگال مغولان بادیه نشین و پذیرش سیستم ایللی و حاکمیت این صحرانوردان عنان گسیخته را نمی‌توانستند پذیرا شوند و این اندیشه مبارزه- ریشه در افکار و عقاید عموم اهل سمرقند، خصوصاً مردم کرچه و بازار و محرومین این دیار داشت، که به هنگام مبارزات آزادی طلبانه مردم بر علیه مغولان در سخنان پر شور رهبران سربداران سمرقند نیز تجلی و ظهور داشته است و با تاثیرپذیری از افکار و اندیشه های جماعت سربدار بود که هر روز بیش از پیش خلق به آنان می‌گروید و از عقاید ایشان متأثر می‌شد. در این جدال رهایی طلبانه و آرزوخواهانه عوام الناس که داوران گمنام روزگار خود بودند. جسارتها و تهورهای بسیار از خود بروز می‌دادند و با چنین جانفشانیها بود که رایت پیروزی بر افراشتند و سرای موفقیت برگرفتند و سرانجام با مقاومت و پایداری فراوان مغولان را مجبور به قبول شکست کردند و آنان- مغولان- را هزیمتی ذلت بار تحمیل نمودند که باید آن را از افتخارات خلق تاجیک به حساب آورد که فرزندان دلیرش، چگونه با قلت ساز و برگ نظامی و شهری بی حصار، تنها با ایمان و نیروی الهی و مردانگیهای بسیار حماسه ای جاوید آفریدند و اگر چه از مقاومت ایشان جوی خون می‌آمد، لیکن عزت و شرف برای خود و افتخار برای فرزندان سمرقند و دلیر تاجیک به یادگار نهادند و همواره فرزندان این دیار به وجود چنین پهلوان قهرمانی، از افتخار سمرقند و دلیر بسایند و از چنین پیروزیهایی بخود بیالند و نام نیک از گمنام مدافعان و سربازان بی نشان برای همیشه و جریده عالم ثبت شود و دوام یابد. نهضت سربداران سمرقند از حیث گستردگی اقبال عموم از این جنبش و همچنین از نظر اهمیت تاریخ می‌تواند با عظیم ترین قیامها و گسترده ترین شورشها مقایسه گردد. این قیام- نهضت سربداران سمرقند- دارای مشخصات و ویژگیهای خاص مانند سرعت عمل رهبران سربداران در فراخوانی خلق، چگونگی تاکتیک دفاع از شهر در برابر سپاه مغول و میزان اقبال عموم و انفاذ بیان رهبران در میان مردم و توفیق در این زمینه ها با قیامهای دیگر که تا سال (۶۸-۷۶۷/۱۶۱-۱۳۶۵ م). چهره نمود، قابل قیاس نمی‌باشد و این جنبش از سویی دیگر بوده که جز با قیامهای گسترده آنرا قیاس نتوان کرد. در تمامی صحایف تاریخ جنبشهای آزادی بخش، آسیای میانه که پس از این قیام- قیام سربداران سمرقند- به وقوع پیوست، جنبشی مانند قیام سربداران، یافت نمی‌شود.

۳- «معین الدین نطنزی راجع به سربداران سمرقند. ویژگیهای اطلاعات» (۷)

چنانکه ذکر شد بیشترین اطلاعات کتاب «منتخب التواریخ» راجع به دوران جنگیزی و تیموری بوده که حوادث را از هبوط آدم تا مرگ تیمور به صورتی مختصر بیان داشته است. علاوه بر بهره گیری از آثار تالیفات مورخین دوره های مغول که ذکرشان افتاده، دیگر منابع مورد استفاده نطنزی بر ما پوشیده است. منتخب التواریخ از باب تحقیق و تفحص و فراگیری تاریخ جغنائیان مغول و قیام سربداران سمرقند در زمره تالیفات مطرح بود و متحمل می‌نماید که مؤلف نیز در جریان بعضی از حوادث بوده است، بیان تاریخ سربداران سمرقند در کتاب نطنزی از منابع بسیار مهم است. (۸)

بی جهت نیست که آکادمیسین و. و. باتولد در تحقیق تخصصی خود در زمینه تاریخ نهضت سربداران سمرقند اطلاعات معین الدین نطنزی را به عنوان یکی از منابع مهم با نوشته های مورخ عبدالرزاق سمرقندی مقایسه کرده و اندیشه های خویش را نسبت به قیام سربداران سمرقند بر اساس اطلاعات نطنزی و مقایسه منابع دیگر بیان کرده است (۹). با وجود توجه خاص و. و. باتولد اهمیت کتاب «منتخب التواریخ» معین الدین نطنزی به خوبی روشن و معین نشده است. تقریباً همین حالت را در تحقیقات محققین دیگر می‌توان مشاهده کرد. از اینرو در این مقاله سعی شده تا جایگاه «منتخب التواریخ» نطنزی برای تحقیق تاریخ نهضت سربداران سمرقند مشخص تر شود. معین الدین نطنزی به مانند دیگر مورخین راجع به سربداران سمرقند، پس از حمله الیاس خواجه مغول، سخن آورده و در نوشته هایش جماعت سربداران را حامی مردم و راعی جان و ناموس و دین آنان می‌داند. وی می‌گوید که عموم خلق را برای مقابله با مغولان سزده جو در کنف حمایت خود گرد آورده اند. مقایسه نوشته های این تاریخنگار با متون مورخین دیگر نشان می‌دهد که خروج سربداران سمرقند، پس از تهاجم الیاس خواجه مغول صورت گرفته است (۱۰). از آثار مورخین این عصر از جمله از نوشته های نطنزی چنین بر می‌آید که گویا جماعت سربداران گروهی بوده اند که به ناگاه سر برآورده اند و علم مخالفت با مغولان برافراشتند و خلق را به پایداری فرا خواندند. معین الدین نطنزی توجه خاصی به رهبران نهضت دارد. چنانکه او می‌نویسد قبل از رسیدن لشکر مغول به سمرقند عنان رهبری سمرقندیان را عالم فرزانه و یکی از دانش پژوهان مدراس سمرقند، مولانا زاده سمرقندی و الاصل و پیشه ور شهرنشین ابوبکر کلوی نداف و زیرک و تیرانداز سمرقندی مولانا... بخاری در دست گرفتند. در این باب میان نوشته های مورخین تفاوتی به چشم نمی‌آید.

رسد(۱۱). معین الدین نطنزی می نویسد که چون مردم در مسجد جامع سمرقند فرا آمدند قائد اعظم سرداران، مولانا زاده سمرقندی به منبر بر آمد و پس از سلام، حاضران را مخاطب قرار داد(۱۲). متن سخنرانی مولانا زاده که معین الدین نطنزی در کتاب خود آورده است از نوشته های مورخین شرف الدین -علی یزدی و حافظ ابرو تفاوت چندانی ندارد. تفاوت تنها در سبک نگارش مؤلفین است. از نوشته های مورخین چنین بر می آید که هدف اصلی سرداران دفاع از میهن در برابر مهاجمین مغول و حمایت از مذهب اسلام بوده است(۱۳). مولانا زاده رهبر مذهبی-سیاسی این جنبش بود که سالها پیش برای تحصیل علوم دینی از بخارا به سمرقند رفته بود. رهبران دیگر از قبیل مولانا بخاری و ابوبکر گلوی ندف نیز از آگاهان و عالمان و افراد بصیری بوده اند که هر یک به نوبه خود در رهبری قیام و هدایت خلق تأثیری بسزا داشته اند. مردم سمرقند بر اساس نوشته نطنزی دعوت مولانا زاده را پذیرفتند و آماده بودند تا برای دفاع از شهر در مقابل مغولان صف آرایی نمایند. سخنان مولانا زاده، مردم حاضر در مسجد را تحریک و تهبیح نمود و عموم او را به رهبری برگزیدند. در همان مجمع بیش از ۱۰ هزار نفر مرد سوگند یاد نمودند که تا آخرین لحظه حیات خویش از سرزمین خود دفاع نمایند و بعد از این اقوام رهبران را در کار دفاع شهر مفصل بیان می کند(۱۴) از بیانات مورخ نطنزی بسیار واضح مشاهده می شود که نویسندگان دیگر نیز بر درایت و مدیریت والای رهبر مولانا زاده صحه گذاشته اند. چنانکه نطنزی و مورخین دیگر می نویسند رهبر نهضت قبل از ورود مغول به سمرقند شهر را به چندین محله تقسیم نمودند و در هر محله جنگاوری جایگ فرمانده قرار داد. بر طبق فرمان مولانا زاده یکی از کوچه باغهای اصلی را که از مرکز شهر فرسنگی دور بود، برای ورود نظامیان مغول معین کردند و دیگر کوچه ها و معابر را مسدود نمودند. اسبها و نیروهای مغول حرکت نتوانند. جای جای شهر کمینگاه و سنگرهایی برای مدافعان شهر ترتیب داده شد تا بی خوف و هراس بر دشمن تیراندازند و سنگ فرو ریزند(۱۵). در کتاب معین الدین نطنزی جنگهای سمرقندیان علیه لشکر مغول خوب نگاشته شده است(۱۶). از نوشته های نطنزی نقش مردم را در این حادثه به روشنی می توان مشاهده کرد. عملیاتی نظامی را که در کوچه، باغها و خیابانهای سمرقند رخ داده را نیز مفصل بیان کرده و نسبت به دیگران با سرداران نیز همردی می کند و وصف مردانگی رهبران را هنگام ورود مغولان به شهر سمرقند بسیار خوب به وصف کشیده است. یکی از ویژگیهای خاص نطنزی اینست که در بیان مردم سمرقند و سرداران را به اسم تاجیکان نام برده است(۱۷). احتمالاً در بین مورخان که در رابطه با سرداران نوشته اند: نطنزی نخستین مورخی است که این مورد اشاره کرده است. از نوشته های نطنزی می توان حدس زد که او هنگام نوشتن مطالب خود منابع بسیار روشنی را در دست داشته و احتمالاً از شاهدانی که واقعه را مشاهده کرده اند نقل قول کرده است.

از «منتخب التواریخ» معین الدین نطنزی

قصه سربد [ان سمرقند]

چون لشکر ماوراءالنهر از مغول منهزم شدند و از غایت خوف که داشتند ماوراءالنهر را بطرح گذاشته از آب جیحون گذشتند چنانچه ذکر رفت، و خبر رسیدن لشکر مغول چنان گرم شد که آتش در نهاد سمرقندیان افتاد، مجموع وضع و شریف و خاص و عام بجهت مصلحت اندیشی خود باتفاق روی بمسجد جامع نهادند و از غایت رعب و خوف که بر ایشان مستولی شده بود بدست و پای فرو مرده عاجزانه بغیر از تضرع و زاری نمی دانستند که چه کنند. شخصی از بزرگان بخارا با اسم تحصیل علم به سمرقند آمده بود و اندک وجودی در میان مردم عوام داشت. چون مردم را مضطرب حال ببید برخاست و دلیرانه قدم بر منبر نهاد و بیالارفت و روی باکابر شهر کرد و گفت

«کار عجزه عوام بی وجود کسی که متضمن امور عالم شود و شغل سرداری بگردن گیرد و کجا معاش میسر شود، خاصه امروز که اختلالی چنین بحال عالمیان روی نمود. و مالک اصلی ملک در مدت امن باج و خراج تصرف کرد و امروز که دشمن قوی روی نمود رعیت بی چاره را بی خداوند گذاشته سلامت خود اختیار کرد. چون بلیه این چنین صعب روی نمود و باران حوادث طوفان ابتلا پیدا کرد روا نباشد که کافران جزیه مسلمانان بخورند و پوشید [ه] رویان دارالعصمت اسلام را ببرده برند. پس فکری کلی در این باب کردن واجب است. در جمیع ادیان مبرهن و بر همه عالمیان روشن است که جهاد و دفع اذیت از خود کردن و غم صلاح مسلمانان خوردن همچون ادای نماز پنجگانه و روزه ماه رمضان فرض است و مجموع اسلامیان را در این باب مدد نمودن واجب. روز جزا آفریدگار - عز شانه - معامله را از شما بزرگان باز خواست خواهد کرد این زمان از مجموع وضع و شریف که در این بیت الله حاضر شده اید کدام یک باین امر خطیر قیام می نماید و عهده بلیه نی چنین که بگردن می گیرد؟ هر که هر چه در دل دارد بگویند و الا رضا مدهید که کار دین این چنین معوق بماند.»

چون این نوع سخن عام گیر عام پذیر بگفت بیکبار غریب از عوام الناس بر آمد و باتفاق او را تحسینها کردند، اما خواص و مجموع بزرگان بکلی از اقدام نمودن این شغل اجتناب نمودند و هیچ یک متعهد این امر نگشتند. بعد از لحظه ئی همان تیغ از میان بر کشید و بر گردن خود نهاد و روی بطرف عوام کرد و گفت: «ای مسلمانان، من خود را دقای شما کردم و این شغل بزرگ هالک را متضمن شدم. شما چه می گویند؟»

عوام بیکبار غلو کردند و باتفاق دعوت او را قبول کردند و بر بیعت او در آمدند. بعد از آن از منبر فرود آمد و مردمان را امامت کرد و مردانه قدم در ضبط و نسق امور کلي نهاد. خلیق او را چنان بالطبع دوست داشتند که هر چه فرمودی همه بطوع و رغبت در اتمام آن مهم بجان کوشیدند.

پس فرمود تا سرهای کوچک باغ بعضی چوب انداختند و بعضی بگل و خشت کوچک بند ساختند مستحفظان بنشانند. و خود نیز همه روز و همه شب احتیاط بلوغ نموده متصل گرد محلات و اطراف شهر می گردید و یک لحظه در هیچ محل قرار نمی گرفت. بعد از این قصیه بدو روز ناگاه سواد لشکر مغول همچو ابر آتش بار و یا همچو موج بحر نخار از بمین و بسار پیدا شد و نرگه ایصال مخالفان خورن خوار جهان را از هم در نوردید. آن بزرگ زاده نهیب مطلق داد که قطعاً مستحفظان کوچک بندها و جماعتی که نام زد هر مواضع مفر و محل ممر شده بودند از جای نجنبند، و هر کس بهر جانب تعیین یافته جواب ده خصم خود گردد، و متعرض مدد دیگری نشود؛ و دیگر مردمان را که با اسم کمک و کیچکه معین کرده بود همچنان بقرار بداشت. و جمعی از دلوران را تا کنار کوچک باغها، که فریب یک فرسنگی از وسط شهر دور است، ببرد و در کمین گاه بنشانند و مثال داد که تا دشمن از ایشان نگذرد قطعاً متعرض تیر و سنگ نشوند؛ و خود با جماعتی دیگر سر راه را دو رویه ببست، و تیرها در کمان پیوسته مترصد بنشست.

لشکر مغول از غایت کبر و نخوت چنانچه عادت ایشان است بی التفاتانه عنان ریز در کوچک باغ رانند و از کمین گاه گذشته بمحلی که مولانزاده بسته بود رسیدند. مولانزاده بفرمود تا بیکبار تیرباران و سنگ ریزان کردند. سواران از تهور تاجیک مردانگی پیادگان رجاله متعجب مانده از سهم تیر دلوز و سنگ آتش افروز عنان تافتند. بیکبار ناگاه از طرف دیگر پیادگان کمین نشین از سر جان برخاسته از هر جای فرو جستند و سواران مغول را بضررب سیاه چوب و قلماسنگ بی کردند که هنوز در مغولستان آن قصه را بداستانها در محافل و مجالس یاد کنند. و چون بوی آن بدماغ ایشان رسید از تعجب ناله ابوی باسماں هفتم رسانند.

القصه بعضی مجروح و چیزی مقتول همچنان منکوب و مخذول روی بفرار نهادند. آنچه دستگیر شد هر وصله گوشش بدست یک کس افتاده بود. چون مغولان چنان حال بدیدند دانستند که سعی و کوشش بجایی نمی رسد و آهن سرد کوفتن فایده نمی کند. هر چند واسطه انگیختند و اندک ماحضری توقع کردند بجائی نرسید. از غایت غضب و خشم چون گراز تیر خورده هر چند گرد بیرامون شهر گردیده حمله می بردند و آغال می آوردند بجائی نمی رسید. بعد از کوشش بسیار مایوس و محروم باز گشتند و کوچ بر کوچ تا غول بلکه تا سر حد مغول نه ایستادند.

سمرقندیان گردن اطاعت بطوع و رغبت بر خط فرمان مولانزاده نهاده او را بامامی و امیری قبول کردند. در آنتای این حال چون خبر ووصول مغول با سلطان غازی رسید عباس بهادر را با سواری چند تا حد خزار فرستاد که کیفیت احوال ولایت را بولغامشی کرده خبر تحقیق بیاوردند. از این طرف مولانزاده بعد از مقت دشمنان و مراجعت لشکر مغول سواری چند را بسبیل تفحص تا کنار آب جیحون روان کرده بود. یکی از آن سوران به عباس بهادر باز خورد. عباس بهادر او را بحبس پیش سلطان غازی آورد. چون کماهی احوال من اوله الی آخره مشروح و مفصل از او معلوم شد بر مراجعت مخالف شادمانی پسیدار نموده مجموع اخبار را مرتب نوشته سواری با باد هم عنان پیش امیر حسین بدوانید و خود نیز متعاقب سوار شده متوجه گشت.

چون امیر حسین از کیفیت آن حال خبر یافت و چگونگی اوضاع ماوراءالنهر معلوم کرد اگر چه بر شکست مخالفان شادمانی نمود اما از تهور سمرقندیان و جرأت نمودن ایشان بر جنگ و جدل متوهم و متفکر شد. بعد از دو سه روز سلطان غازی رسید و بر استقرار مملکت و استقلال سرداران رایها زدند و تدبیرها انگیز کردند. عاقبت قرار بر آن گرفت که مجموع ایشان را بحیل حیل چون کفتار در بن غار گرفتار کنند. چون مشورت بر این سخن قرار گرفت مصلحت وقت را استمالتهای منت امیز نوشته، خلعت و کمر شمشیر و منشور سمرقند و برلیغ معافیات و مسلمیات اصول و اعیان مملکت بلغت نامها مؤکد کرده همراه ایلیچیان فصیح به سمرقند روان کردند. و بر اثر آن ایلیچی امیر حسین مصلحت چنان دید که سلطان غازی با کوچ و بنه خود از جیحون بگذرد و در کش و نخشب بجهت اطمینان سمرقندیان زمستان گاه کنند. چند روزه در بیلاق شیرتو همدیگر را طویها داده باتفاق از بیلاق کوچ کردند. امیر حسین بجهت قشلاغ روی به سرای سالی نهاد و سلطان غازی بتعجیل تمام به یورت خود آمد. و هم در روز کوچ کرده بطرف کش و نخشب روان شد، و از کرد راه به قرشی رسید. بنیاد عمارت باروی آنجا را بنهاد. و هم در آن زمستان تمام کرد.

مولانزاده با جماعت سردالان چون بتحف و هدایا و خلعت و کمر شمشیر التفات امیر حسین مشرف شدند برسم مغولان زانوهای زده شادمانیها نمودند و در آن معامله از خود حسابها گرفته سر بعیوق بفراشتند. بعد از آنک از نزول سلطان غازی به قرشی خبردار شدند علی حده بجهت هر امیری تیرکی تریب ساختند و با سلطان غازی فرستادند. آن زمستان سلطان غازی چند کرت بسمرقند آمد و رفت فرمود، تا سردالان از طرف امرا بتمام تسلی یافتند. از آنجا که دانستگی او بود بخواب خرگوشی چنانی ایشان را بر قرار بداشت که قطعاً و اصلاً اثر خوف و حجاب در باطن ایشان نماند. و بدین نوع آن زمستان را باخر آوردند.

قصه استيلا. امير حسين به ماوراءالنهر كرت دوم

در بهار قوي بيل مطابق سنه سبع و ستين و سبعمايه هجري امير حسين لشكرهاي بلخ و بدشخان و قندوز و قتلان و حصار شادمان و اندخي و شيلغان را جمع کرده متوجه تخت سمرقند شد. و پيش از وصول بكرات احكام استمالت اميز به سربدالان سمرقند بنوشت، مشتمل بر آنكه: «مرا بر شما اعتماد كلي هست و از مجموع امرا محترم تر و مشفق تر مي دانم قطعاً» و اصلاً «تا من اردوي همايون را در صحراء كان گل فرو نياورم باستقبال من ميانيد.» آن مسكينان اين تملق را خوردند و اين افسانه را باور كردند. چون امير حسين بمباركي در قوروغ كان گل نزول فرمود سربدالان بانواع تكلفات راست کرده چنانچه رسم آن روز امير حسين ايشان را عنايتهاء گوناگون فرموده مستصال و مرفه الحال باز گردانيد، چنانكه اطمينان كلي حاصل كردند.

روز ديگر تبركات و تنكسوقات بسيار بيش از روز اول ترتيب کرده بيرون آمدند. چون بساحه كلياس رسيدند بموجب فرموده امير حسين، چنانكه هر كس را بعهده هر كس کرده بود، همه را دستگير کرده بگرفتند و مطلق مجموع ايشان را حكم سياست بنفاد بيوست، چنان كه گفته اند: شعر:

شغالي را كه شيرك نام كردند بشيرك شيركش در دام كردند

اما سلطان غازي مولانا زاده را درخواست کرده از پاي دار باز خريد و اجازت فرمود.

بعد از آن كار امير حسين بالا گرفت و مملكت از مخالف صافي و خالي شد. بعد از چند روز كه قانون نسق مال و ضبط مملكت بموجب مصلحت وقت سرانجام يافت [بواسطه] خبث خبيثان امير حسين را با سلطان غازي تغيير مزاج هر چه تمام تر واقع شد.

منابع و ماخذ

- ۱- در باره تاريخ نهضت سربداران سمرقند تحقيقات بسياري وجود دارد. ر.ك. به: اين مقاله بسيار مهم و ب. بارتولد مجدداً در سال ۱۹۶۴ در مسكو به چاپ رسيد. ر.ك. Bartol'd V.V.
- از تحقيقات جديد مقاله مفصل لقمان بايتم اف را مي توان نام برد. ر.ك. به: بايتم اف، لقمان، سربداران سمرقند (۱)، كيهان فرهنگي، ۱۳۷۷، شماره ۱۴۵، شهريور، ص. ۳۱-۳۵، بايتم اف، لقمان، سربداران سمرقند (۲)- كيهان فرهنگي، ۱۳۷۷، شماره ۱۴۶، مهر، ص. ۱۲-۱۵.
- مهمترين از تحقيقات در زمينه تاريخ سربداران سمرقند نيز مورد استفاده و بررسي شده اند. ۲- قفوراف، باباجان. تاجيكان. كتاب يكم. ترجمه ع. منيازوف، ن. خان محمدوف. فرقان، دوسنه، ۱۹۸۳، ص. ۶۴۳-۶۴۲
- ۳- همان ماخذ، ص ۶۴۳
- ۴- شرف الدين يزدي، ظفر نامه، جلد ۱، تصحيح و اهتمام محمد عباس تهراني. امير كبير، ۱۳۳۶، ص ۸۴.
- ۵- بايتم اف لقمان، سربداران سمرقند (۲) ص. ۱۲ تا ۱۴.
- ۶- شرف الدين يزدي. ظفر نامه، جلد ۱، ص ۸۴
- ۷- در نوشتن اين مطلب از اين چاپ استفاده كرديم:
- ۸- منتخب التواريخ، تصحيح ژان لوين، كتابفروشي خسام، تهران، ۱۳۳۶، ص ۲۲۷ تا ۲۳۴
- ۹- اطلاعات مورخ معين الدين نطنزي را راجع به نهضت سربداران سمرقند، با نوشته هاي مورخين و نويسندگان تيموريان از قبيل: نظام الدين شامي، شرف الدين علي يزدي، حافظ ابرو، عبدالرزاق سمرقندي، ميرخواند و خواند مير مقايسه كنيد. ر.ك. نظام الدين شامي، ظفر نامه، جلد اول، چاپ خرداد ماه ۱۳۶۳، ص ۴۲
- ۱۰- شرفالدين علي يزدي، ظفر نامه، ج ۱، به تصحيح و اهتمام محمد عباس، تهران، امير كبير، ۱۳۳۶.
- ۱۱- نهضت سربداران سمرقند در صفحات ۸۴ تا ۸۶ آمده است؛ حافظ ابرو، زبدة التواريخ، نسخه خطي كتابخانه مركزي دانشگاه تهران، شماره ۴۲۰۶، ج ۳، برگه هاي ۲۲۱ تا ۲۲۶؛
- ۱۲- عبدالرزاق سمرقندي، مطلع اسعدين و مجمع البحرين به اهتمام دكتور عبدالحسين نوايي، تهران، كتابخانه طهوري، ۱۳۵۳، ص ۲۲۲-۲۳۲؛ امير خواند، تاريخ روضه الصفاء، ج ۶، تهران، انتشارات كتابفروشي هاي مركزي، خيام، ۱۳۳۹، ص ۳۵ تا ۳۷؛ خواند مير، غياث الدين، تاريخ حبيب السير، تهران كتابخانه خيام، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۴۰۶-۴۰۷.
- ۱۳- Bartol'd V.V. Narodnoe dvidzenie v Samarkande, s. 375-379.
- ۱۴- در اين باره ر.ك. به: بايتم اف، لقمان، سربداران سمرقند، (۱)، ص. ۳۲ تا ۳۳.
- ۱۵- معين الدين نطنزي، منتخب التواريخ، ص ۲۲۸؛ مقايسه شود با نوشته هاي شرف الدين علي يزدي، ظفر نامه، ج ۱، ص ۸۴؛ حافظ ابرو، زبدة التواريخ، برگه هاي ۲۲۲. عبدالرزاق سمرقندي، مطلع اسعدين، ص. ۳۲۱-۳۲۲.

«Սարբեդարան» շարժումը Իրանում Դ.ր. Լողման Բայմատով

Ամփոփում

Հոդվածում , հեղինակը օգտագործելով հին ժամանակաշրջանի պարսիկ պատմագիրների երկերը, անդրադառնում է հետմոնղոլական ժողովրդական մեծ շարժմանը, որոնք «սարբեդարան» էին կոչվում (այսինքն Ֆեդայիներ, որոնք պատրաստ էին իրենց ազատագրական եւ հակաբռնապետական ձգտումների համար նույնիսկ կախաղան բարձրանային):

Sarbedaran Movement in Iran

Dr. Loghman Baymatov

Summary

In 1221 AD, the Mongols captured Iran. Historians recount the story of a people who were massacred them. Soldiers killed about two million in Nishapur alone, which was no exaggeration. They did not even show mercy to cats, dogs or other domesticated animals. The attacks of Mongols and the establishment of their offspring in Iran were a great misfortune which left the towns devastated for a long period of time. It was from such a background that some people in Sabzevar came together and organised a movement which was based on Islamic values and a spirit of nationalism. They stood up against the autocratic rulers of the time and eventually succeeded in overthrowing the mongol Ilkhanid government. They called themselves the Sarbedaran. They established an independent ruling state with some democratic ideas. They were the first self-ruled government after the collapse of the last pre-Islamic kingdom in Persia.